

گشتی در خاک یزد

-۱-

بامداد پگاه که طهران غم خیز در خواب بود بامونوچه رستوده از ری آهنگه بوانات کردیم . ستوده یاری موافق و همراهی آسان نوردست . آرامی درونش آرام بخش روان است . تحمل و طاقتش زندگی دشواریا بیا بان ساخت آسان می کند . هر نان خشک و سیاهی می خورد ، هر آبی می نوشد ، در هر بینوله و کلبه ای هم به خواب خوش می رود . طبیعت محبوب اوست و سفر صحرا مطلوبش .

هفته آخر آبان که هوای بیابان سردی و سوز به همراه می آورد و برگه ریزان بی درنگ است ، باغها به خواب بلند زمستانی آغاز می کنند و خار بی برگ بیابان تن به باد کویر می سپارد مادر مرکب گرمی از ساوه و اصفهان و قمشه و ایزدخواست گذشتیم . در راه تفنمان دیدن تابلوهای متنوع دولتی بود و یکی که زیباتر از همه بود « توالت عمومی میمه » بود و معلوم شد که گفتن مستراح در میمه بی ادبی است و شهرداری از راه تأدب و به منظور جلب سیاحان تأثیر کلام را در لفظ فرنگی دیده و به ریش بخشنامه اخیر هم خندیده است ! اما چیزی نگذشت که به باغهای مدخل اصفهان رسیدیم و دیدیم که بر پرده سفیدی خیر میمنت اثر تأسیس « تلویزیون ناسیونال اصفهان » کتابت شده و مقامات اداری خلاف دستور نخست وزیر لقب « ناسیونال » رادرقبال « ملی » پذیرفته اند و مؤسسان آن دستگاه مشتاقان کم انتظارا با آب و تاب بشارت آورده اند !

بگذریم . سخن از بیابان باید گفت که از شهر به است . غروب به ۵۵ بید رسیدیم . جایی که برای آرمیدن یافتیم پاسگاه تازه ساخته ژاندارمری بود . بر تخت های دو طبقه خوابیدیم و صبح زود به راه بوانات که از شاهراه شیراز منشعب می شود در افتادیم . راه بوانات همان مسیر شترداران است که بر اثر کثرت رفت و آمد کوبیدگی و سفیدی پذیرفته است . ناگزیر پر پیچ و خم و پست و بلند است و طبعاً زیاد تر است . جاده در کنار رودی خشک طی می شود و در سر راه چند چشمه کوچک از زمین می حوشد .

امروز آسمان ابری است ابر تیره و پشته پشته بالای سرست و ما را می ترساند . تیرگی هوا مهابت دشت را چند چندان کرده ، بته های خزان دیده هم کبودی گرفته به رنگ آسمان درآمده اند و اگر تصرف در شهر بهار جائز باشد باید گفت و صحرا کبود و کوه کبود و گیا کبود !

از بوانات تا ۵۵ بید نزدیک ده فرسخ است . بوانات از اسمش بید است که مجموعه ای است از آبادیهای کوچک و بزرگ . گفتند که جمعا ۱۹۶ پارچه آبادی و مزرعه است و در میان دورشته کوه قرار گرفته . مزارعش آبادان و پر درخت و بار آوری نمود . مرکزش سوریان نام دارد . قصبه ای است پر درخت . جامی است قدیمی و تازه به خیال ایجاد چهارخیابان متقاطع در آن افتاده اند تا حتماً به شکل شهر در آید . محصولش بادام و انگور و سنجد و گردو

و زردآلو و توت است . مسجدی دارد که کتیبه‌اش را اینجا نقل می‌کنم : در و پیکرش هنری ندارد . کتیبه داخل گنبد بخط ثلث جلی است :

« امر بتجدید هذه العمارة المباركة المسجد الجامع صاحب الاعظم الاعدل الاحکم (یک کلمه خوانده نشد) خواجه عزالدوله والدين المظفر الملك الاعظم عظمه الله جلال قدره في تاريخ ربيع الاول سنة اثنين و سبعين و سبعمائه . كتبه فتح الله بن محمد النقاش الاصفهاني . »

از سوریان به سوی شیدون و بزم راندم . شیدون آبادی کوچکتری است . کنار جاده بر امتداد بلندی کوه قبرستانهای متعدد متعلق به قرون دهم و یازدهم دیده می‌شود که سنگهای مرمرین و سیاه تراشیده آن حکایت از ایام عزت و اعتبار محل می‌کند .

بعد به بزم رسیدیم . قلعه وسیعی دارد ، از خشت و گل . چون از بزم گذشتیم و به سوی دیگر رود آمدیم **امامزاده شاه میر حمزه** (که مردم آنرا پدرشاه ابوالحمزه شیراز می‌خوانند) دیدار شد . در این امامزاده شش چنار کهن سال قدبرافراخته و یادگار قدمت آبادی و کهنگی مزار است . یکی از چنارها که مقابل در ورودی امامزاده است از حیث کلفتی تنه و



خالی شدن بدنه دست کمی از چنار امامزاده صالح ندارد . قطعاً بیش از هزار سال از عمرش می‌گذرد . بنای امامزاده چند دیدنی دارد که برجسته تر از همه ضریح چوبی مشبک آن است . بزرگ و خوش نقش و ظریف ، کارم شهری من استاد شرف الدین علی یزدی است و بر دو طرف در آن رقم زده است که **لا اله الا الله محمد رسول الله** کتبه الفقیر بماند علی فی سنة سبع و الف عمل استاد

شرف‌الدین علی یزدی ، الله، علی‌ولی‌الله حقا، در جهت بالای سر ضریح بخط نستعلیق ماده تاریخی بدین شرح نقل کرده اند :

غلام شاه حسن شاه ابن ابراهیم
 بلند مرتبه شاهی که باب فتح و ظفر
 بدور سلطنت شاه عادل باذل
 ز روی صدق و سفا ساخت این محجرا
 چو فیض لم یزلی است این و نیز تاریخش
 که هست خادم آل محمد و احباب
 گشاده است به رویش مفتوح الابواب
 ابوالمظفر عباس شاه عرش جناب
 در این مقام شریف از برای نیل سواب
 اگر طلب کنی از فیض لم یزل درباب
 در دوره ضریح دوازده امام کنده شده است و اندازه این صندوق $۱/۹۸ \times ۳/۴۸$ و
 بلندی دو مترست ، در دوره محراب این امامزاده قسمتی از کتیبه‌ای به گچ و به خط نسخ باقی
 مانده است که تاریخ ۹۵۳ رادر بردارد .

به اهتمام همام الانام گشت تمام

با عبارت « عمل استاد شمس‌الدین بن عبدالحسنین اصفهانی بناء »

در دور قبر هم و هره، ای از مرمر کار رفته است که بر آن نقر شده :

این سنگ که دور سر این تاجور است

جسمت ز خرد که سال تاریخش چیست

حسن عمل وزیر والا گهر است
 گفتا قرآن و جدول وآب و زرت
 و از همه این تواریخ خوب معلوم می شود که صفویان در تعمیر و بر پا کردن بقعه های
 امامزادگان در دور افتاده ترین آبادیهای ایران همتی و «ایده آلی» داشته اند که کارشان و
 نظرشان رانمی توان کوچک و پست گرفت .

آبادی بعد دشت خورده نام دارد و نمیدانم خورده اش را چگونه بنویسم - با واو
 یایی واو . عجب جایی بوده است که در قبرستان تخته سنگهای مرمر بزرگ و خوش تراش با
 القاب و عناوین بالا بلند از قرن یازدهم دیده می شود و حیفا این سنگها که بی صاحب در بیابان
 خدا افتاده و هر یک در خور نگاهداری و نگاهبانی است .

از دشت به منج آمدیم که نامش را بمناسبت آنکه مؤلف فرخ نامه جمالی یزدی
 (که چاپ شده) در قرن ششم هجری متوطن آنجا بوده است می شناختم و دیدن آن را فرض
 میدانستم . امروز مخروبه ای است و روبه خشکی می رود و آه و ناله پیر و جوانش به آسمان
 بلند است .

درین آبادی دیدنی ترین چیز درختان توت کهن است که می برند و می برند و گمان
 ندارم کهن تر و کلفت تر از درخت توتی که عکس آن را گرفته ام در جای دیگر بتوان یافت.
 قدمت و عظمت و سطریری آن را با ستوده که باریک و قلمی نیست بخوبی می توان سنجید .

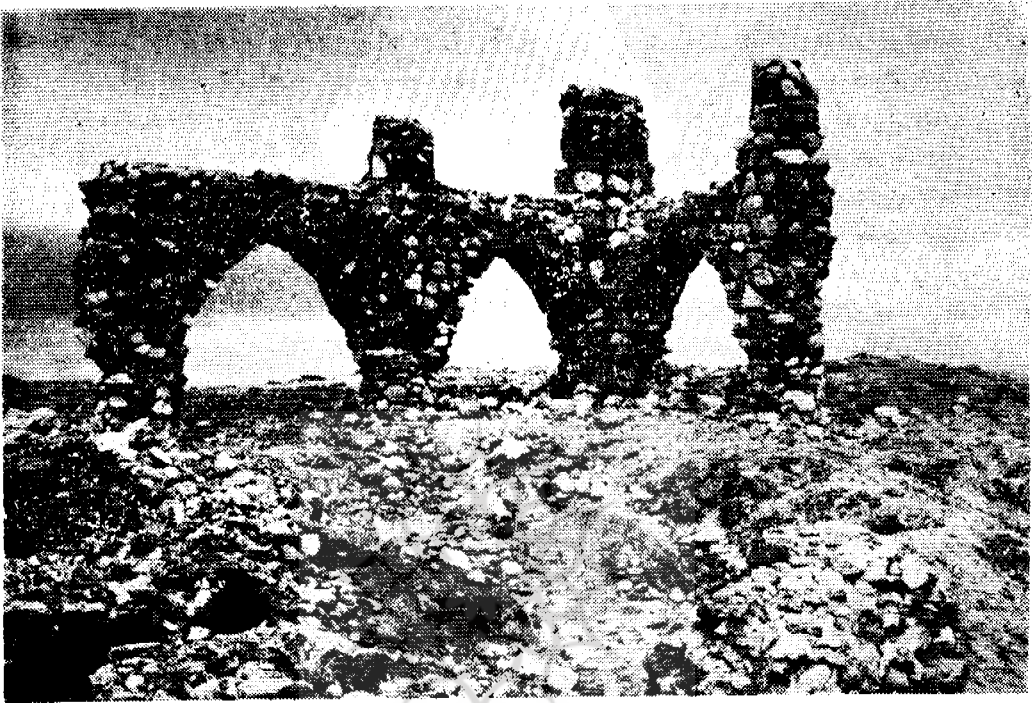
در کنار آبادی فعلی مانج بر سر تپه ای بنای مخروبه سنگی خوش طرحی باقی است که
 که آن را قلعه حیدر بیک می نامند . طاق و هیکل و دور نمای آن ساسانی نماست ، ولی از
 چه عهدی است ، والله اعلم . هر بدنه اش دو پی مدور و دو حوز مربع یعنی سه دهنه داشته و حوضی هم
 در وسطش بوده و طبقه ای هم تمام یا نیمه در بالا داشته است . فعلا جز همین مقدار که در عکس
 دیده می شود چیزی از آن باقی نیست . در نزدیک این قلعه یا بنای امیرانه ، یا بقعه قبرستانی
 هست که در آن سنگهای مرمر بزرگ قرن دهم و یازدهم بخطوط خوشی ، شکسته و سالم ، یادگار

گذشته روشن منج خراب است . این نوع سنک قبرها از اختصاصات این منطقه است و بر روی اکثر آنها نقش سرو و قندیل نقر شده . سروی هم کهن و زیبا در مانج هست که به دیدن می‌ارزد .



آخر بلوک بوانات اراضی آبادی مانج است . پس ازدو سه فرسخ کوههای سیاه رنگ و تپه‌های پست به سر می‌رسد و دشت پهناوری که يك سوی آن ابرقو و سوی دیگرش کوههای شهر بابک و سوئی سلسله شیرکوه و کوههای یزد است برمسافر دهان می‌گشاید . پس از شش فرسنگ به مروست که آبادی بزرگه این کفه است رسیدیم .
 و از گفتنی‌ها آنکه میان باغات و مزارعش تا خود آبادی قریب دو کیلومتر فاصله است از محصولش انگور و گندم نام بردارترست .
 مروست که در کتب قدیم آن را هروس نوشته‌اند معلوم نیست تابع و وابسته به کجاست؟

دارائی و اصلاحات ارضی و بخشداری و ژاندارمری و فرهنگ آن با کرمان ، پست و دادگام و ساج و آمار و بهداشتش با یزد است . رابطه حقیقی مردم با یزد است ، یعنی تجارتشان و خرید و فروختشان با آنجاست . کدخدایش را دیدیم می گفت ما کجا و کرمان کجا ! يك ماه است که برای کاری اداری باید به آنجا بروم و مبرم نمی شود . رفتن یزد کم



است و يك روزه می رویم، و از آن کرمان چندین برابر و چند روزه هم نمی توانیم رفت ، زیرا راه ندارد ...

قلعه قدیم با خاکریز بلند دستی و بقعه ویرانه شیخ عبدالله و بقعه شیخ بهاء الدین در سه کیلومتری (مبارکه) که مقبره نجم الدین محمود شاه بن شمس الدین محمد متوفی در ۷۹۲ عارف است نه بهاء الدین و بقعه ای مربع شکل و عظیم که گنبدش ریخته در وسط شهر از آثار قدیم مر و ست است . آنچه در میان این آثار یگانه است و تا کنون درجایی ندیده بودیم نقش مینیاتوری است که در بقعه شیخ عبدالله بصورت کثیفی باقی است . هنر نقاشی و رسام درین است که نقش مینیاتور را بوسیله ایجاد برش بر سطح گچ مالی شده بیرون آورده و از ترکیب رنگ گچ و رنگ کاه گل ظریف و نرم (که در یزد به آن سیم گل می گویند) چنین طرحی و تصویری را به وجود آورده است .

بعد از ظهر ریکه برخاست و دولاخ جهان کویر را فرا گرفت غبارش هم قشنگ و هم بدیع نماست . روز روزه تاریکی رفت و ما هم شب کردیم و در خانه دوستی مهربان آرام گرفتیم .
ناتمام